

بررسی گستره مجاز به کارگیری توریه از نگاه فقهی در مناسبات سیاسی و اجتماعی

محسن کوشکی

کارشناسی ارشد علوم سیاسی

چکیده

در دهه های اخیر طیفی از متفکرین علوم انسانی، با برداشتی نادرست از مفهوم تقیه و توریه در آثار و متون اسلامی، سعی نموده تا استفاده از گزاره های کذب و دروغ در مناسبات اجتماعی، سیاسی جامعه را برگرفته از بن مایه های اندیشه اصیل اسلامی عنوان و با تمسک به این مفاهیم، توجیهاتی را برای اقدامات ناصواب خود اقامه نمایند؛ تردید در شفافیت آراء، تعلل در عدم دسترسی آزاد به گردش اطلاعات و... نمونه هایی از این مطالبات اجتماعی است که به بهانه تبعات سیاسی امنیتی برای تصمیم سازی های کلان کشور، از پاسخ روشن به آن اجتناب گردیده است. در این نوشتار با بررسی و کنکاش در برخی تفاسیر قرآن کریم و تعدادی از کتب حدیثی، فقهی و لغوی، به تبیین معانی لغوی و اصطلاحی توریه، پرداخته و نظریات فقها درباره آن و نیز ادله موافقان و مخالفان (برگرفته از قرآن و سنت و اصول عملی و ...) این مبحث فقهی در عرصه سیاسی بررسی شده و در نهایت این نتیجه حاصل می شود که بهره گیری از توریه به عنوان راه فراری از ارتکاب کذب، فقط باید در موارد اضطرار باشد. این اضطرار طبیعتاً در مأموریت های حساس و محرمانه ای که در راستای منافع ملی بوده کاربرد گسترده تری دارد و تشخیص مصادیق ضرورت بر عهده مکلف می باشد. اما آنچه مسلم است عدم جواز این موضوع فقهی و تعمیم بخشیدن آن به سایر زمینه های زندگی عادی، امر مورد تاکید شارع مقدس و علمای اصیل اسلامی بوده و عدول از آن مصداق حيله حرام قلمداد و در صورتی که از توریه برای توجیه اقدامات ناصواب به هر نحوی استفاده گردد، امری مذموم تلقی و کیفر شرعی و قانونی دروغ بر آن متصور است.

واژگان کلیدی: صدق، کذب، توریه، اختیار، اضطرار

مقدمه

صداقت یکی از بارزترین صفات نیکوی اخلاقی است که در قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام، همواره مورد مدح و ستایش قرار گرفته و بارها به عنوان ویژگی شاخص پیامبران بزرگ بیان گردیده است. همچنین راستگویی به عنوان صفت شاخص نیکوکاران تبیین شده است؛ در آیه ۱۷۷ سوره مبارکه بقره می خوانیم «نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنید (و تمام گفتگوی شما، درباره قبله و تغییر آن باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا، روز رستخیز، فرشتگان، کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آورده و مال (خود) را، با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می کند، نماز را برپا می دارد و زکات را می پردازد و (همچنین) کسانی که به عهد خود به هنگامی که عهد بستند، وفا می کنند و در برابر محرومیت ها و بیماری ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می دهند، اینها کسانی هستند که راست می گویند و (گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است) و اینها پرهیزکاران هستند».

البته پرواضح است که موارد خاصی هم مانند مانند نجات نفس محترمه، حفظ آبرو یا اصلاح ذات البین به عنوان استثنا بیان شده و آن از باب تعارض اهم و مهم می باشد و شایسته نیست که از آن موارد عدول صورت پذیرد؛ چرا که در واقع تجویز دروغ در این موارد مانند حلال بودن خوردن مردار (اکل میته) در مواقع ضرورت است که باید به مقدار ضرورت و تنها در زمانی که راهی جز آن نیست اکتفا شود. جامعه ای که در میان افراد آن دروغ رواج یابد، قطعاً روی امنیت و سلامت را به خود نخواهد دید؛ زیرا این ویژگی رذیله، عداوت و کینه توزی را در بین مردم ایجاد خواهد نمود و منجر به گسترش بی اعتمادی در میان آنان می گردد؛ به طوری که همپاری و همکاری انجام نمی گیرد و مهربانی و عطفوت رخت بر می بندد. اسلام کذب را یکی از گناهان کبیره دانسته است و در آیه ۲۸ سوره غافر خداوند متعال می فرماید «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» به درستی که خداوند اسراف کننده ی بسیار دروغگو را هدایت نمی کند».

غالباً فعالین عرصه های خطیر کشور نظیر رهبران سیاسی، سفراء، کارکنان نهادهای انتظامی امنیتی و...، بیش از افراد عادی در چنین شرایطی واقع می شوند و ناگزیر اند همواره بین دو محذور یکی را برگزینند؛ به عنوان مثال، یکی از عوامل دشمن یا فرد ناشناسی که نباید به هویت یا ماموریت کاری آنها آگاه شود، نام آن ها را می پرسد، از شغل آن ها سؤال می کند، نشانی منزل یا محل کارشان را جويا می شود و یا در صدد یافتن اطلاعاتی از وظایف شغلی آن ها می شوند که افشای هریک از این موارد می تواند اخلاقی در منافع ملی ایجاد یا بستر آسیب های معنوی یا مادی را برای احاد جامعه ایجاد نماید. روشن است که در چنین شرایطی راست گفتن کمال سادگی است و چه بسا برای یک رهبر سیاسی یا مسئول حوزه های حساس کشور، خطای بزرگ و جبران ناپذیری به حساب آید و سکوت کردن و پاسخ ندادن نیز ممکن است اثر منفی دیگری داشته باشد، لیکن این معنا موجب نمی شود که اینان مجاز باشند به بهانه شغل خطیرشان، زبان به هر دروغی بگشایند و به هر بهانه ای مرتکب این معصیت



بزرگ گردند؛ چرا که راست نگفتن همیشه به معنای دروغ گفتن نیست و انسان اگر قدری هشیار باشد، چه بسا بتواند طوری حرف بزند که هم دروغ نگفته باشد و هم دیگران را از آنچه می‌داند مطلع نسازد.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِيَ كَلَامِنَا، إِنَّ الْكَلِمَةَ لَتَنْصَرِفُ عَلَى وَجْهِ، فَلَوْ شَاءَ أَنْسَانُ لَصَرَفَ كَلَامَهُ كَيْفَ شَاءَ وَلَا يَكْذِبُ؛ شَمَا إِنْ كُنَّا نَعْنِي سَخْنَ مَا رَا دَرِيَابِيدَ، دَانَاتَرِينَ مَرْدَمَ خَوَاهِيدَ بُوْدَ. هَمَانَا كَلِمَةُ بَرِّ وَجْهِ گوناگونی انصراف دارد (و معانی مختلفی پیدا می‌کند)». پس هرگاه کسی بخواهد می‌تواند سخن اش را به گونه‌ای که دل خواه اوست ادا نماید و در عین حال دروغ هم نگفته باشد. در کتاب های فقهی یکی از راه‌های فرار از این‌گونه محذورها، «توریه» است. البته اگر این واژه به طور صحیح ادا نشود، می‌تواند باعث گرفتاری های مادی و معنوی گردد. هر چند استفاده صحیح از آن می‌تواند برکات معنوی نیز در پی داشته باشد. این که آیا فقط در موارد اضطرار می‌توان از این ترفند بهره برداری شود یا در شرایط عادی هم قابلیت استفاده دارد در این مقاله و نوشتار مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

روش تحقیق

این پژوهش مبتنی بر روش کتابخانه ای و از طریق مطالعه و کنکاش در برخی تفاسیر قرآن کریم برخی کتب حدیثی، فقهی و لغوی به رشته تحریر در آمده است.

یافته ها

معنای لغوی توریه

واژه ی توریه در لغت به معنای پنهان داشتن خبر و اظهار غیر آن و افشا نکردن راز آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۰)

معنای اصطلاحی توریه

توریه عبارت است از آن‌که انسان در مقام پنهان کردن واقع از شنونده یا مخاطب، کلامی بگوید که مراد وی از آن، معنایی غیر از مفهوم ظاهری آن کلام باشد. در اصطلاح متون دینی و فقهی، توریه آن است که متکلم از سخن خود معنایی را جز آن‌چه مخاطب می‌فهمد (یعنی معنایی خلاف ظاهر) اراده کند. (مفید، ۱۴۱۳)

در کنار واژه ی توریه، چند کلمه دیگر را نیز می‌توان نام برد؛ مثلاً برخی علمای فقه عبارت «المعاریض فی الکلام» که در برخی احادیث آمده است را در نوشته های خود درج کرده اند. (فراهیدی، ۱۴۰۸)

گروهی دیگر از اسلام شناسان به جای «توریه» واژه ی «تأویل» را استفاده و معنای مشترکی را اراده نموده اند. (حلی، ۱۴۱۳)

بررسی فقهی

منظور از درج این عبارت آن است که مشخص نماید رویکرد این نوشتار، بهره گیری از منابع فقهی است؛ نه اصول قانون اساسی و مواد قوانین یا اخلاق و ...، منابع فقهی نیز عبارت است از منابع اصیل (قرآن، سنت، عقل و اجماع) به علاوه اقوال و نظریات فقها در قالب فتاوا و کتب منتشر شده آنان.



در جریان جنگ بدر وقتی رسول خدا (ص) در سرِ چاه بدر حضور داشت و شناسایی شدن خود را مصلحت نمی‌دید، در پاسخ مردی که از ایشان پرسید از کجا هستید؟ فرمود: «تَحْنُ مِنْ ماءٍ ما از آب هستیم» آن مرد متحیر شد و گفت: از آب؟ آیا از آبِ عراق؟! منظور رسول خدا (ص) از جمله فوق، اشاره به آفرینش انسان از آب بود، در حالی که مخاطب گمان کرد آن حضرت آبِ عراق (ماءُ الْعُدُیْب) را اراده کرده است. (حرعاملی، ۱۴۰۲)

سبط بن جوزی مدت مدیدی در میان شیعه و سنی زندگی می‌کرد. هر کدام از طرفداران دو مذهب شیعه و سنی او را به خود نسبت می‌دادند. روزی برای روشن شدن این که او شیعه است یا سنی؟ در میان جمعی از او سؤال کردند، علی علیه السلام افضل است یا ابوبکر؟ فوراً گفت: «من کانت بنته فی بیته: کسی که دخترش در خانه اوست». کسی از پاسخ او نفهمید که او در حقیقت شیعه است یا سنی. زیرا هم دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه علی علیه السلام بوده و هم دختر ابوبکر در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله. (حسینی، ۱۳۸۵)

در مجلسی دیگر از او سؤال کردند که خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند نفر بودند؟ او با حالت عصبانیت جواب داد: چند بار بگویم؟! چهارتا، چهارتا، چهارتا. باز معلوم نشد او سنی است یا شیعه، چون سه بار تکرار کرده بود شیعیان فکر کردند که او با این تعبیر مقصودش خلفای دوازده گانه است و اهل سنت هم فکر کردند، او سنی است و چند بار تاکید کرده که خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار نفر هستند. (حسینی، ۱۳۸۵)

روزی خوارج، یکی از شیعیان را گرفته و از او در باره عقیده اش سؤال کردند و او با زیرکی گفت «انا من علی و من عثمان بری» آنها گمان کردند که وی، از هر دو تن برائت جسته و بدین ترتیب او را رها کردند، در حالی که منظور او این بود که من از علی هستم و از عثمان، برائت می‌جویم. (ابن جوزی، ۱۳۸۶)

در حالات سعید بن جبیر، یکی از یاران وفادار اهل بیت(ع) نیز آورده‌اند که وقتی حجاج بن یوسف ثقفی نظر او را در مورد خودش جويا شد، سعید در پاسخ گفت «به نظر من تو مرد عادل هستی، اطرافیان حجاج خشنود شدند و این سخن را نشانه نرمش و تسلیم سعید دانستند، ولی حجاج که فرد زیرکی بود، گفت: او با این سخن حکم کفر مرا صادر کرد، زیرا یکی از معانی «عادل» عدول کننده از حق به باطل است». (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴)

حزقیل پسر عمو و ولیعهد فرعون مصر بود. در خاندان فرعونی مصر، تنها کسی که ایمان به خدا داشت و به توحید دعوت می‌کرد همو بود. سخن چنان به فرعون گزارش دادند که حزقیل تو را خدا نمی‌داند و به خدای یگانه دعوت می‌کند و دشمنان تو را یاری می‌کند. فرعون گفت «اگر او، که خلیفه و ولی عهد من است، چنین باشد، کفران نعمت مرا کرده است و استحقاق عذاب خواهد داشت و اگر شمداروغ بگویند، مستحق شدیدترین عذاب ها خواهید بود و سپس حزقیل را با آن ها رو به رو کرد. آن ها به حزقیل گفتند، تو خداوندی و پروردگاری فرعون را منکر هستی و نعمت هایش را کفران می‌کنی. حزقیل فرعون را مخاطب ساخته و گفت: شهریارا، تاکنون از من دروغی شنیده‌ای؟ فرعون گفت: نه. حزقیل گفت: از اینان بپرس، پروردگارشان کیست. گفتند: فرعون. گفت: بپرس آفریدگارشان کیست؟ گفتند: فرعون. گفت: بگو روزی رسان شان و آن که زندگی این ها را اداره می‌کند و زیان را از آن ها دور می‌کند کیست؟ گفتند: فرعون. حزقیل گفت: شهریارا، من تو را و هر

کس که در این جا حاضر است گواه می‌گیرم که پروردگار آن‌ها پروردگار من است، آفریدگار آن‌ها، آفریدگار من است، روزی رسان آن‌ها روزی رسان من است، مصلح زندگی و گذران آن‌ها، مصلح زندگی و گذران من است و من به جز پروردگار آن‌ها و روزی رسان آن‌ها و آفریدگار آن‌ها به پروردگاری و روزی رسانی و آفریدگاری ایمان ندارم، من تو و همه حاضران را گواه می‌گیرم که هر پروردگار و آفریدگار و رازقی که به جز پروردگار و آفریدگار و رازق آن‌ها باشد، من از آن بیزارم و به خداوندی اش کافر هستم. فرعون خشنود شد و سخن چینان را سخت شکنجه کرد. توریه ای که حزقیل به کار برد، این بود که نگفت پروردگار من، کسی است که آن‌ها گفتند پروردگار ماست، بلکه گفت: پروردگار من، پروردگار آن‌هاست. (صدر، ۱۳۸۸)

فرد ظالمی از مخاطب می‌پرسد آیا فلان شخص را دیده‌ای؟ و وی که می‌داند اگر پاسخ مثبت بدهد و آدرس را اعلام نماید نفس محترمی مورد آزار قرار خواهد گرفت هنگام پاسخ یک قدم به جلو گذاشته و می‌گوید از وقتی اینجا ایستاده‌ام او را ندیده‌ام.

دیدگاه فقها درباره توریه

در کتاب‌های فقهی دو نظریه کلی در این باره دیده می‌شود، برخی آن را به طور مطلق جایز می‌دانند؛ دلیل عمده آن خروج موضوعی است که بدان پرداخته خواهد شد. در مقابل گروهی نیز فقط در مواقع ضرورت و اضطرار اجازه استفاده را می‌دهند؛ مستند اصلی این دسته، یکی دانستن کذب و توریه می‌باشد که به صورت مفصل به این مطلب اشاره خواهد شد.

البته دسته دوم خودشان به دو بخش تقسیم می‌گردند، تعدادی معتقداند در هنگام ضرورت می‌توان دروغ گفت و می‌توان توریه نمود و هر چند توریه بهتر است و در مقابل برخی هم معتقداند با امکان توریه، واجب است که آن را مورد استفاده قرار داد و مرتکب کذب نشد.

ادله موافقان توریه

الف) خروج موضوعی

تعدادی از فقها معتقدند که توریه، کذب نیست و در نتیجه حرام نبوده و از بحث حرمت کذب به صورت موضوعی خارج می‌باشد. (انصاری، ۱۳۷۴)

برخی عبارات این فقها بدین شرح می‌باشد:

خبر توریه ای به اعتبار معنای خود که سخن در آن به کار رفته است مخالف واقع نیست، بلکه این مخاطب است که از سخن او، معنایی خلاف واقع را فهم نموده، در حالی که گوینده، آن معنا را قصد نکرده است. حرمت کذب نیز از جهت فریب مخاطب نیست تا از این جهت حرام باشد. (انصاری، ۱۳۷۴)

ملاک صدق، استعمال جمله خبریه در معنای موافق واقع، و ملاک کذب، کاربرد آن در معنای خلاف واقع است، و بدیهی است که توریه کننده، جمله‌ها را در معنای موافق با واقع استعمال می‌کند، هر چند بر خلاف قانون وضع و محاورات باشد. (خمینی، ۱۴۱۰)

یا اینکه ملاک کذب، مخالفت دعاوی نفسانی با واقع است و نه مخالفت ظاهر کلام با واقع، و بدین جهت توریه کذب نیست. (خویی، ۱۴۱۳)

توریه و هزل در واقع، چون به قصد حکایتِ خلاف نیست، محرم نیست؛ اگر چه در ظاهر، مورد مؤاخذه می‌شود در موارد مؤاخذه به ظواهر و در صورت اکراه بر کذب، توریه بر متمکنِ ملتفت لازم است. و واجب نیست در موارد جواز کذب، به جهت غلبه مصلحت بر مفسده بنحو متقدم. (بهبخت، ۱۳۷۵)

گواه این خروج موضوعی، کلام برخی فقهای متقدم می باشد که فرموده اند هنگام ضرورت به دروغ گویی و سوگند دروغ، توریه واجب است تا سخن را از کذب خارج سازد. (انصاری، ۱۳۷۴)

البته ذکر این نکته نیز لازم است که در مجموع آن چه در کلمات فقهای پیشین درباره توریه مطرح می باشد اغلب در فضای ضرورت و اکراه بوده است و توریه به هنگام اختیار غالباً پس از مرحوم شیخ انصاری دیده می شود.

(ب) اصالة البرأئه:

با توجه به این که توریه از نظر ماهوی با دروغ متفاوت می باشد و از طرفی آنچه حرام شناخته شده دروغ می باشد و محرمات باید توسط شارع مقدس احصا شوند؛ از سوی دیگر دلیلی بر حرمت توریه اقامه نشده و اصل هم برائت می باشد؛ بنابراین استفاده از توریه جائز می باشد.

(ج) قرآن

الف آیه ۷۰ سوره یوسف: «ثُمَّ أَذْنٌ مُّؤَدِّنٌ مُّؤَدِّنٌ أَيْتَهَا الْعِيبُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» سپس نداکننده‌ای بانگ درداد: «ای کاروانیان، قطعاً شما دزد هستید.»

استدلال آن که در این آیه به برادران یوسف علیه السلام نسبت سرقت داده شده؛ یعنی عبارت «شما دزد هستید» دارای یک معنای ظاهری بوده که درباره سرقت «جام» می باشد و مخاطبان نیز بنا بر قرائن حالیه آن را می فهمند؛ اما یک معنای دیگری هم وجود دارد که مورد نظر گوینده بوده و آن سرقت یوسف(ع) از پدرش در سال ها قبل می باشد؛ بنابراین چون خود قرآن پیامبران را صدیق معرفی می کند، پس این مورد هم که جزو اخبار توریه ای است کذب نبوده و جایز می باشد.

ب) آیه ۶۳ سوره انبیاء: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» [ابراهیم] گفت: «[نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است، اگر سخن می گویند از آنها بپرسید.»

استدلال آن که مراد حضرت ابراهیم از این گفته آن بوده که اگر این بت ها سخن می گویند شکستن بت ها کار بت بزرگ بوده است. به بیان دیگر حضرت ابراهیم سخن خود را بر شرطی محال تعلیق کرده تا بطلان مدعای بت پرستان را برای آنان به اثبات برساند. در حالی که مخاطب ادعای شکسته شدن بت ها از طرف بت بزرگ را می فهمد؛ لذا این مورد هم از مصادیق توریه می باشد.

ج) آیات ۸۸ و ۸۹ سوره صافات: «فَنَظَّرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ، فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» سپس نگاهی به ستارگان افکند و گفت من بیمارم»

استدلال آن که مخاطب از این سخن حضرت ابراهیم(ع) بیماری فعلی ایشان را درک می کند در حالی که آن حضرت بیمار شدن در آینده یا بیماری منجر به مرگ یا مردن را در نظر داشته اند. پس این هم یکی دیگر از مصداق های توریه است.

(د) برخی مفسران آیات دیگری را نیز از مصادیق توریه یا اشاره کننده به توریه شمرده اند؛ از جمله آیه ۷۳ سوره کهف، آیه ۸۸ سوره یوسف، آیه ۱۰۶ سوره نحل و آیه ۱۲۵ سوره نحل که آنها را مصداق بارز توریه دانسته اند.

(د) سنت

روایت صیقل:

«عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ الصَّقِيلِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّا قَدْ رَوَيْنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع - فِي قَوْلِ يُوسُفَ ع أَيَّتُهَا الْعِبرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ، فَقَالَ وَاللَّهِ مَا سَرَقُوا مَا كَذَبَ وَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسُئِلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا فَعَلُوا وَمَا كَذَبَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا عِنْدَكُمْ فِيهَا يَا صِيقِلُ قُلْتُ مَا عِنْدَنَا فِيهَا إِلَّا التَّسْلِيمُ قَالَ فَقَالَ إِنْ اللَّهَ أَحَبَّ اثْنَيْنِ وَ أَبْغَضَ اثْنَيْنِ أَحَبَّ الْخَطَرَ فِيمَا بَيْنَ الصَّقَيْنِ وَ أَحَبَّ الْكَذِبَ فِي الْإِصْلَاحِ وَ أَبْغَضَ الْخَطَرَ فِي الطَّرَفَاتِ وَ أَبْغَضَ الْكَذِبَ فِي غَيْرِ الْإِصْلَاحِ إِنْ إِبْرَاهِيمَ ع إِنَّمَا قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا إِرَادَةَ الْإِصْلَاحِ وَ دَلَالَةً عَلَى أَنَّهُمْ لَا يَفْعَلُونَ وَ قَالَ يُوسُفَ ع إِرَادَةَ الْإِصْلَاحِ (حرّ عاملی، ۱۴۰۹) ؛ حسن صیقل گوید: به امام صادق(ع) گفتیم: از امام باقر (ع): پیرامون سخن یوسف(ع) که: «ای [اهل] کاروان، شما دزدید» روایت شده که فرمود، به خدا سوگند که آنان سرقت نکردند و او نیز دروغ نگفت، و [درباره سخن] ابراهیم که گفت: «بلکه این کار را بزرگ آنان انجام داد، پس از آنان بپرسید اگر سخن می گویند» فرمود، به خدا سوگند آنان این کار را نکرده بودند و او نیز دروغ نگفت. امام صادق(ع) فرمود، ای صیقل چه چیزی نزد شما در این باره وجود دارد؟ گفتیم فقط تسلیم. فرمود، به راستی خداوند دو چیز را دوست و دو چیز را مغبوض می دارد. دروغ را به هدف اصلاح دوست دارد و دروغ را در غیر اصلاح مغبوض می دارد، به راستی ابراهیم(ع) که گفت «بلکه آن کار [شکستن بتها] را بزرگشان انجام داد» صرفاً به هدف اصلاح و برای این بود که بفهماند آن ها نمی توانند چنین کاری بکنند. یوسف نیز آن سخن را به هدف اصلاح گفت.

استدلال آن که در این دو قصه حضرت ابراهیم و یوسف، علیهماالسلام، توریه نموده اند و حضرت فرموده اند آن ها دروغ نگفتند که معلوم می شود توریه، موضوعاً از کذب خارج است.

روایت ابن ادریس در السرائر:

«مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أُعَيْنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُسْتَأْذَنُ عَلَيْهِ فَيَقُولُ لِلْجَارِيَةِ قُولِي لَيْسَ هُوَ هَاهُنَا قَالَ لَا بَأْسَ لَيْسَ بِكَذِبٍ... از امام صادق(ع) سؤال شد درباره مردی که از او برای ورود اجازه می گیرند و او به کنیزش می گوید: بگو اینجا نیست و حضرت فرمود اشکالی ندارد دروغ نیست». (عاملی، ۱۴۰۲)

روایت عبدالاعلی:

«مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُحْيَى الْكَاهِلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِحَدِيثٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أ لَيْسَ زَعَمْتُ لِي السَّاعَةَ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ لَا فَعَظَمْتُ ذَلِكَ عَلَى فَقُلْتُ بَلَى وَاللَّهِ زَعَمْتُ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا زَعَمْتُهُ قَالَ فَعَظَمَ عَلَى فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بَلَى وَاللَّهِ قَدْ قُلْتَهُ قَالَ نَعَمْ



قَدْ قُلْتُهُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ كُلَّ زَعَمٍ فِي الْقُرْآنِ كَذِبٌ؛ عبدالاعلی نقل می کند که حضرت امام صادق(ع) سخنی را برای من فرمود، من به حضرت گفتم شما در فلان وقت این سخن را برای من نگفته بودید، به جای کلمه «قلت»، کلمه «زعمت» را به کار برده بود. امام(ع) فرمود: «نه» بر من سخت آمد و گفتم: چرا به خدا گفتید، این بار کلمه «قلت» را به کار برد - امام(ع) فرمود: مگر نمی دانی زعم در قرآن به معنای دروغ است». (کلینی، ۱۳۸۹)

استدلال آن که بازداشتن عبدالاعلی از گفتن کلمه «زعمت» از موارد [مجوز دروغ مانند] اصلاح و آنچه در حکم اصلاح است نیست و به همین علت در موارد مشابه، دروغ جایز نیست. (خمینی، ۱۴۱۰)

روایت ابی بصیر:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قِيلَ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع وَ أَنَا عِنْدَهُ إِنَّ سَالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ وَ أَصْحَابَهُ يَرَوُونَ عَنْكَ أَنَّكَ تَكَلَّمُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لَكَ مِنْهَا الْمَخْرَجُ فَقَالَ مَا يُرِيدُ سَالِمٌ مِنِّي أ يُرِيدُ أَنْ أَجِيءَ بِالْمَلَائِكَةِ وَ اللَّهُ مَا جَاءَتْ بِهِذَا النَّبِيُّونَ وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ع - إِنِّي سَقِيمٌ وَ مَا كَانَ سَقِيمًا وَ مَا كَذَبَ وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ع بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا وَ مَا فَعَلَهُ وَ مَا كَذَبَ وَ لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ ع - أَتَيْتَهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ وَ اللَّهُ مَا كَانُوا سَارِقِينَ وَ مَا كَذَبَ؛ ابوبصیر می گوید: من محضر امام باقر(ع) بودم، کسی گفت، سالم بن حفصه و یارانش درباره شما می گویند که شما بر هفتاد وجه سخن می گوئید و از هر کدام، می توانید شانه خالی کنید. حضرت فرمودند، آیا سالم از من می خواهد ملائکه را بیاورم؟ به خدا سوگند پیامبران چنین نکردند. به درستی که ابراهیم(ع) گفت: من بیمارم در حالی که بیمار نبود و دروغ هم نگفت و گفت، آن بت چنین کرده است در حالی که آن بت چنین نکرده بود و دروغ هم نگفت و یوسف گفت، ای قافله، شما دزد هستید در حالی که دزد نبودند و او هم دروغ نگفت».

استدلال آن که گفتن کلام چند وجهی و اراده برخی از معانی پنهان از آن مانعی ندارد؛ چنان که یوسف و ابراهیم(ع) چنین کردند». (خمینی، ۱۴۱۰)

ادله مخالفان توریه

تا اینجا به صورت مختصر، استنادات موافقان جواز توریه در حال اختیار مورد اشاره قرار گرفت؛ قوی که بخش بزرگی از فقها را شامل می گردد. آن چه در ذیل بیان می شود دلایل مخالفان نظریه نخست است؛ یعنی گروهی که معتقداند توریه فقط در حال اضطرار می تواند جایز باشد.

الف) توریه نوعی کذب است:

«ملاک اتصاف خبر به صدق و کذب، چیزی است که از ظاهر کلام فهمیده می شود نه چیزی که گوینده از آن اراده کرده است؛ لذا اگر کسی بگوید «رأيتُ حماراً» و منظورش دیدن انسان کودن باشد اما قرینه ای در کلام نیاورد، سخن او متصف به کذب می شود، با اینکه مراد او مخالف واقع نبوده است».

«توریه، کلام را از دروغ بودن خارج نمی کند؛ چرا که ملاک کذب این است که فرد، مطلب خلاف واقعی را اظهار کند، خواه مقصودش هم همان باشد یا نه. بنابراین، القای کلامی که ظهور در خلاف واقع دارد، به سبب همین ارائه خلاف واقع بودن، کذب محسوب می شود [و مشمول ادله تحریم است]. (یزدی، ۱۳۷۳)

«... توریه و معنای آن این است که لفظی بگوید و معنایی را اراده کند که مخاطب توجه به آن معنی نداشته باشد، و این قسم از دروغ نیز جایز نیست. و اینکه مشهور در میان مردم است که توریه بدون ضرورت جایز است، صحت ندارد» (مظاهری، ۱۴۰۱)

شماری هم در فرضی که کاربرد لفظ در معنای مراد، از باب مجاز و نیازمند قرائن یا قیودی باشد که در سخن وجود ندارد، آن را مصداق دروغ‌گویی می‌دانند. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۵)

خلاصه آن که اگر پذیرفتیم که توریه، کذب عرفی است، ادله تحریم کذب شامل آن می‌شود و برای اثبات تحریم توریه، محتاج جستجوی ادله دیگری بر تحریم نخواهیم بود.

(ب) اصل عملی

اصل اولیه، حرمت کذب است و موارد تجویز آن، نیازمند دلیلی قاطع است.

(ج) تعطیلی عملی ادله حرمت کذب

اگر توریه را همواره و در همه جا جایز دانسته شود منجر می‌شود به این که کذب به طور مطلق بلامانع شود؛ زیرا تقریباً در همه موارد دروغ‌گویی به طور معمول، امکان توریه وجود دارد و شخص غیرصادق امکان می‌یابد که به بهانه توریه، خود را از اتهام دروغ‌گویی تبرئه کند و بدین ترتیب انبوهی از آیات و روایات دال بر حرمت دروغ و اهمیت صداقت زیرپا نهاده خواهد شد و تعطیل می‌گردد.

(د) مفساد اجتماعی فراوان

در اجتماعی که مردم برای فرار از دروغ، مدام دست به دامان کلاه شرعی به نام «توریه» شوند، اعتماد عمومی به یکدیگر از بین خواهد رفت و همه ی مفسادی که دروغ در پی دارد، توریه نیز در پی خواهد داشت؛ به عنوان مثال وقتی با فردی سخن می‌گویید و قرار است تصمیم مشترکی داشته و همکاری نمایید اما این احتمال را بدهید که طرف مقابل، در گفتارش به زعم خود توریه نموده باشد، آیا این شراکت ایجاد خواهد شد؟ مسلماً خیر و این گونه نظام اجتماعی و سیاسی مبتنی بر قرار دادهای اجتماعی دچار تزلزل خواهد گردید.

به هر حال برخی عالمان دینی هم برخی بر آن‌اند که مفسده کذب، یعنی در جهل افکندن شنونده، در توریه هم وجود دارد. (انصاری، ۱۴۱۶)

در باره مفسده توریه سخن شهید مطهری نیز شایسته توجه می‌باشد «من بعضی اشخاص واقعاً متدین را می‌بینم که همیشه دروغ می‌گویند و همیشه هم توریه می‌کنند؛ یعنی هیچ وقت واقعاً نمی‌خواهد یک حرفی بزند که قصدش هم دروغ گفتن باشد و به نیت دروغ بگوید. دروغ می‌گوید ولی به صورت توریه. استاد هم شده و آنچنان در توریه کردن استاد است که مطلب را به گونه‌ای می‌گوید که شما یک چیزی می‌فهمید، اگر روزی بفهمید قضیه این جور نبوده و به او بگویید چرا گفتی، می‌گوید من قصدم از این جمله مطلب دیگری بود؛ یعنی مطلب را یک جور می‌گوید، به قلبش خطور می‌دهد که مقصود چیز دیگر است؛ ولی طرف ظاهر لفظ را می‌فهمد. برای طرف فرق نمی‌کند که شما به این قصد بگویید یا به قصد دیگری؛ به هر حال او گمراه می‌شود. چرا نباید دروغ گفت؟ برای اینکه مردم گمراه می‌شوند. توریه در جایی است که دروغ گفتن واجب است،



یعنی اگر راست بگویید از این راست فتنه بزرگ برمی‌خیزد؛ آنوقت مجبورید دروغ بگویید برای اینکه جلو فتنه بزرگی را بگیرید. مثال معروفی ذکر می‌کنند: فرض کنید یک آدم دیوانه یا شبه‌دیوانه‌ای به شخصی حمله کرده و واقعاً هر جا گیرش بیاید با آلت قتاله تکه‌تکه‌اش می‌کند. آن شخص فرار می‌کند، خودش را در منزل شما می‌اندازد و در اتاقی مخفی می‌شود. بعد او با همان آلت قتاله می‌رسد و می‌گوید که او در این خانه است یا نه؟ اگر راست را بگویید می‌آید خون ناحقی را می‌ریزد. خدمت به هر دو نفر (آن کسی که قصد قتل دارد و آن دیگری) و خدمت به جامعه مسلمین این است که انسان بگوید نه. اما اینجا می‌گویند توریه کن. تو مجبوری بگویی نه، ولی برای اینکه روح به دروغ گفتن عادت نکند و آلوده به خیال دروغ نشود، در این یک مورد استثنایی که در عمر یک یا دو بار ممکن است برای انسان پیش بیاید مثلاً وقتی می‌گوید که آیا تو او را دیدی، بگو نه؛ مقصود این است که دیروز ندیدم. در دلت آن را خطور بده و لفظت را چنین بگو برای اینکه روح عادت به انحراف نکند؛ در کجا؟ در جایی که مجبوری خلاف بگویی، یعنی در جایی که از راستی فتنه برمی‌خیزد؛ نه اینکه انسان در هر موردی که منافع خودش اقتضا می‌کند دروغ بگوید به شکل توریه، یعنی مطلبی را بگوید که طرف از لفظ یک مطلب می‌فهمد و او در دلش چیز دیگری را خطور می‌دهد. آن همان دروغ است و با دروغ فرق نمی‌کند. اگر توریه در شکلی که بعضی از مردم عمل می‌کنند - نه در آن موردی که من گفتم - راست [او درست] باشد ما خدا را بیچاره کرده‌ایم یعنی کار خودمان را کرده‌ایم، از قانون هم فرار کرده‌ایم.» (مطهری، ۱۳۷۱)

«اسلام می‌گوید آنجا که مجبور هستی به خاطر یک مصلحت و نه به خاطر منفعت دروغ بگویی، برای اینکه ذهنت کج نشود و عادت نکند به انحراف، یک چیزی به ذهنت خطور بده و به زبانت چیز دیگری بیاور مثلاً وقتی می‌گوید ندیدی؟ بگو نه، ولی مقصودت از «نه» در ذهنت خطور بده یک چیز دیگری را مستقیم ذهنت را با دروغ مواجه نکن که ذهنت عادت نکند به دروغ گفتن اسم این «توریه» است امیرالمؤمنین (ع) از پیغمبر (ص) نقل می‌کند که فرمود «لایستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه؛ ایمان بنده استوار نمی‌شود مگر اینکه قلبش استوار گردد و قلبش استوار نمی‌شود مگر اینکه زبانش استوار گردد.» (مرتضی مطهری، ۱۳۷۱)

هـ) بطلان استدلال به آیات برای جواز توریه

آیه ۷۰ سوره یوسف «ثُمَّ أَذِّنْ مُّؤَدِّنَ أَيْتَهَا الْعِیْرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ؛ همین که قافله آماده حرکت شد، «ندا دهنده‌ای فریاد زد: ای اهل قافله! شما سارق هستید»

استدلال آنکه درباره این آیه احتمالات مختلفی بیان شده است، از جمله این که گوینده آن یکی از کارمندان یوسف بوده که پیمان را گم کرده و (چون مسئول حفظ ااث) بوده بدون اطلاع یوسف فریاد زده که شما کاروانیان دزدید، و خود یوسف چنین دستوری نداده، و مسئول حفظ ااث هم اطلاع نداشته که یوسف دستور داده پیمان را در بار و بنه یکی از آن کاروانیان بگذارند. یوسف دستور داد آن جارچی جار بزند که شما کاروانیان دزدید، و لیکن مقصودش این نبود که پیمان را دزدیده‌اید، بلکه مقصودش این بوده که شما برادران یوسف را از پدرش دزدیدید و به چاه انداختید. این توجیه را به ابی مسلم مفسر نسبت داده‌اند.

استدلال دیگر آن که اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال؛ علاوه بر این که ظاهر آیه نیز با این تبیین سازگارتر می‌باشد؛ زیرا فرموده است «نداده‌ای فریاد زد» و نفرمود «یوسف فریاد زد».



ب) آیه ۶۳ سوره انبیاء: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنَّ كَانُوا يَنْطِقُونَ» [ابراهیم] گفت: «[نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است، اگر سخن می گویند از آنها بپرسید.»

استدلال آن که ابراهیم (ع) به داعی الزام خصم و ابطال الوهیت اصنام، گفت: بزرگ ایشان این کار را کرده. هم چنان که در جملات بعدی صریحاً منظور خود را بیان نموده و می فرماید «أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا يَضُرُّكُمْ...» نه این که بخواهد به طور جدی خبر دهد که بزرگ آنها این کار را کرده است. و این گونه تعبیرات در مخاصمات و مناظرات بسیار است، پس معنای آیه این است که ابراهیم گفت «از شاهد حال که همه خرد شده اند، و تنها بزرگشان سالم مانده، بر می آید که این کار کار همین بت بزرگ باشد»، این را به آن جهت گفت، تا زمینه برای جمله بعدی فراهم شود که گفت «از خودشان بپرسید». آری ابراهیم (ع) به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، ولی تمام قرائن شهادت می داد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه می خواسته است عقائد مسلم بت پرستان را که خرافی و بی اساس بوده است به رخ آن ها بکشد، به آن ها بفهماند که این سنگ و چوب های بی جان آن قدر بی عرضه اند که حتی نمی توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت کنندگان شان یاری بطلبند، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آنها بپردازند! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴)

همچنین این احتمال نیز بیان شده که جمله مزبور از جملات کنایه ای است؛ مثل وقتی که انسان خودش خطی خط خوشی نوشته و رفیقش که از نوشتن او تعجب کرده می گوید، آیا تو این خط را نوشتی؟ می گوید نه، پس تو آن را نوشتی، در حالی که رفیقش از اصل، نویسندگی بلد نیست. این جا نویسنده نمی خواهد نوشته را از خود نفی کند، بلکه با مسخره کردن رفیق اش که هیچ بلد نیست این کار را به خود نسبت می دهد.

ج) آیات ۸۸ و ۸۹ سوره صافات: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ، فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» سپس نگاهی به ستارگان افکند و گفت من بیمارم»

استدلال آن که شکی نیست در اینکه ظاهر این دو آیه این است که خبر دادن ابراهیم (ع) از مریضی خود مربوط است به نظر کردن در نجوم، حال این نگاه کردن در ستارگان یا برای این بوده که وقت و ساعت را تشخیص دهد، مثل کسی که دچار تب نوبه ای است، و ساعات عود تب خود را با طلوع و غروب ستاره ای و یا از وضعیت خاص نجوم تعیین می کند.

از سوی دیگر دلیلی هم که به قوت دلالت کند بر این که آن جناب در آن ایام مریض نبوده در دست نداریم، بلکه دلیل داریم بر این که مریض بوده، برای اینکه از یک سو خدای تعالی او را صاحب قلبی سلیم معرفی کرده و از سوی دیگر از او حکایت کرده که صریحاً گفته است من مریضم و کسی که دارای قلب سلیم است، دروغ و سخن بیهوده نمی گوید. برخی مفسران آیات دیگری را نیز از مصادیق توره یا اشاره کننده به توره شمرده اند؛ از جمله آیه ۷۳ سوره کهف، آیه ۸۸ سوره یوسف، آیه ۱۰۶ سوره نحل و آیه ۱۲۵ سوره نحل که آنها را مصداق بارز توره دانسته اند.

خلاصه آن که طبق سخن علامه طباطبایی این که گفته شود این نوع آیات از باب معاریض کلام است (معاریض عبارت است از این که گوینده چیزی را بگوید که شنونده از ظاهر آن معنایی بفهمد و خود او معنای دیگری اراده کند) صحیح نیست؛ زیرا معاریض برای انبیاء جایز نیست، چون باعث می شود اعتماد مردم به سخنان ایشان سست گردد. (طباطبایی، ۱۳۷۴)

د) بطلان استدلال به روایات برای جواز توریه

– روایت صیقل:

این روایت دچار ضعف سندی است؛ زیرا حسن صیقل مجهول می باشد؛ توضیح آن که مرحوم آیت الله خویی در کتاب معجم رجال الحديث درباره حسن صیقل پس از توضیحاتی می گویند «إذن حال الرجل مجهول». البته استدلال ایشان این است که در کتاب های گوناگون، عناوین مختلفی درباره وی بیان شده است و حتی نام دقیق وی معلوم نیست و مشترک است بین چند نفر. (خویی، ۱۳۷۷). هرچند که در کتاب خاتمه المستدرک مصنف دیگری او را توثیق می کند. (نوری، ۱۳۷۵)

– روایت ابن ادریس در السرائر:

این روایت قابلیت تمسک ندارد؛ چون اولاً سند آن مجهول می باشد و ثانیاً تنها بر جواز بیان جملات متشابه دارد، نه جملاتی که ظهور در خلاف واقع دارد.

– روایت عبدالاعلی

اولاً ضعف سندی دارد؛ زیرا محمد بن مالک توثیق نشده است؛ توضیح آن که در کتاب های مختلف رجالی که مورد بحث قرار گرفت هیچ عبارت صریحی بر توثیق وی یافت نشد؛ البته مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال خود درباره وی از عبارت «اسند عنه» بهره گرفته است که این اصطلاح دارای معنای مختلفی می باشد و محل تحیر سایر علما گردیده است. (طوسی، ۱۴۱۵)

ثانیاً متن حدیث دارای غرابت است؛ زیرا برخی از موارد استعمال «زعم» در قرآن کذب نیست و ثالثاً به فرض اعتبار روایت، تنها دلالت بر جواز توریه اختیاری با عبارتی که ظهور در خلاف را ندارد می نماید.

– روایت ابوبصیر

اولاً نجاشی، معلی بن محمد را مضطرب الحديث و المذهب دانسته است و ثانیاً این حدیث در مقام بیان این که در چه مواردی می توان توریه نمود نیست؛ بلکه از آن فهمیده می شود که انبیا و ائمه (ع) گاهی توریه می نموده اند. چه بسا در موارد اضطرار بوده باشد و نه اختیار پس نمی توان با این روایت به فرض صحت سند اثبات نمود که توریه در حال اختیار نیز دارای جواز می باشد.

ه) شهرت فتوایی فقهایی پیشین

فضای کلی حاکم بر نظریات فقیهان عصرهای و سده های سابق عمدتاً ناظر بر توریه در شرایط اضطراری و دفع ظلم ظالم و ... می باشد؛ در حالی که آن بزرگواران قطعاً به زمان عدم غیبت امام معصوم (ع) نزدیک تر بوده اند و اتفاقاً موارد مزبور در روایات را هم می توان بر این موارد حمل نمود؛ چرا که قدر متقن از موارد جواز توریه نیز همان موارد می باشند.

و) شروط توریه

همه فقها بسته به نظریه ای که درباره جواز توریه دارند برای استفاده از آن شروطی را ذکر نموده اند که لازم است هرچند کوتاه به آنها نیز اشاره ای صورت پذیرد.

ضایع نشدن حق دیگران

شرط مهم جواز (یا وجوب) توریه، که فقها به ویژه درباره توریه در سوگند خوردن ذکر کرده‌اند، آن است که توریه موجب ضایع کردن حق دیگران و ستم بر آنان نشود، حتی فقهایی که جواز توریه را منوط به تحقق ضرورت یا مصلحت نکرده‌اند، به لزوم این شرط قائل‌اند. بر این اساس، توریه هر یک از دو طرف دعوا که حق با او نباشد، جایز نیست. (شهیدثانی، ۱۴۱۳)

اضطرار

یعنی، عاملی که نیاز به سخن گفتن یا سوگند خوردن یا بر زبان آوردن صیغه عقد را ایجاب کند. البته همان گونه که اشاره شد برخی، صرفاً وجود نیاز و مصلحت را لازم دانسته‌اند. علامه محمدتقی جعفری در این کتاب رسائل فقهی می‌گوید، «اما توریه، بدان جهت که توریه یک راه نجات از دروغ محض است، اگر چه راست نیست ولی به همان مقدار که موجب می‌شود انسان مرتکب دروغ صریح نشود، امری است شایسته، ولی هم دروغ و هم توریه که موجب دفع شر و فساد شود، مانند عمل جراحی به مقدار ضرورت تجویز می‌شود». (جعفری، ۱۴۱۹)

آیت الله مظاهری نیز در رساله توضیح المسائل اظهار می‌دارد: «... توریه، و معنای آن این است که لفظی بگوید و معنایی را اراده کند که مخاطب توجه به آن معنی نداشته باشد، و این قسم از دروغ نیز جایز نیست. و اینکه مشهور در میان مردم است که توریه بدون ضرورت جایز است، صحت ندارد». (مظاهری، ۱۴۰۱)

نداشتن مفسده

نباید بر توریه کردن مفسده‌ای مترتب شود و توریه مشمول عنوان حرامی باشد وگرنه توریه حرام خواهد بود، از جمله مصادیق این امر، حرمت توریه در مواردی است که بیان کردن و اظهار واقعیت واجب به شمار می‌رود، مانند لزوم بیان کردن واقع در بیع مرابحه.

توانایی بر توریه کردن

هم‌چنین فقها شرط وجوب توریه را در موارد اضطرار یا اکراه بر کذب، توانایی مضطر یا مکره نسبت به توریه کردن دانسته‌اند و در غیر این صورت توریه را واجب نمی‌دانند.

بحث و نتیجه‌گیری

با توجه به جمیع مطالب و ادله موافقان و مخالفان به نظر می‌رسد قول به جواز توریه صرفاً در مواردی که پای ضرورت و مصالح مهم در میان باشد قوی تر می‌باشد. البته نگاهی به موارد و مثال‌های مزبور در طول تاریخ عصر پیامبر(ص) و به ویژه ائمه معصومین (ع) عمدتاً ناظر به مسائل امنیتی و در راستای حفظ جان و اتحاد مسلمانان و ... بوده است. مسئولین حوزه‌های خطیر کشور در حیطه کاری خود، در مورد کسب خبر، حفاظت اطلاعات، مرزبندی‌های سیاسی در عرصه بین‌المللی و ... به ناچار، یک سلسله برخوردهایی را باید داشته باشند که نمی‌توانند صادقانه، صریح و روشن باشند، بلکه باید با توریه و ... کارشان را انجام دهند.

چنین کارهایی از نظر عقل، شرع و قانون، موجه و مقبول است، ولی برای مسئولین فوق این خطر را دارد که کم‌کم بر اثر ممارست مداوم با پدیده‌های یاد شده انس بگیرند و از توریه در پیشبرد اهداف شخصی و منافع سیاسی و حزبی خود نیز استفاده کنند و یا به این فکر بیافتند که خطاهای خویش را توجیه نمایند.

مسئولین فوق باید براساس آموزه های شرعی و قانونی در بهره گیری از تئوریه صرفاً حفظ و صیانت از مصالح مهم را ملاک خود قرار و از سرایت آن به زندگی عادی (به جز مستثنیات دروغ و اصلاح ذات البین) خودداری کنند. با عنایت به این که ارتکاب مکرر آن به بهانه جواز شرعی تئوریه، باعث افتادن در منجلاب دروغ گویی شده و قطعاً تبعات سوء مادی و معنوی زیادی را برای جامعه به همراه خواهد داشت.

منابع

- قرآن کریم
- ابن ادریس، محمد، ۱۴۱۰، السرائر، قم، انتشارات
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، ۱۹۲۸، اخبار الطراف و المتماجنین محمد بحر العلوم، بیروت، دارالفکر اللبنانی
- ابن غضائری، ابو الحسن احمد بن ابی عبدالله، ۱۴۰۶، کتاب الضعفاء رجال ابن الغضائری، قم، مؤسسه اسماعیلیان دوم
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴، لسان العرب، بیروت، دار صادر
- بهجت، محمد تقی، ۱۳۷۵، جامع المسائل، قم
- جعفری، محمد تقی، ۱۴۱۹، رسائل فقهی، تهران: مؤسسه منشورات کرامت
- حرّ عاملی، محمد بن حسن بن علی، ۱۴۰۲، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام
- حسینی، سید نعمت الله، ۱۳۸۵، مردان علم در میدان عمل، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- حلی، جعفر بن حسن، ۱۴۰۹، شرایع الاسلام، تهران، الاستقلال
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۰۳، قواعد الاحکام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی
- خمینی، روح الله، ۱۴۱۰، المکاسب المحرمه، قم، مؤسسه اسماعیلیان
- خویی، ابوالقاسم، ۱۳۷۷، مصباح الفقاهه، قم، داوری
- خویی، سید ابو القاسم موسوی، ۱۳۷۷، معجم رجال الحديث، قم، مؤسسه تحقیقات رایانه ای نور
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲، المفردات فی غریب القرآن، صفوان عدنان داود، سوریه دار العلم الدار الشامیّه
- رضی، سید، ۱۴۱۴، نهج البلاغه، قم، مؤسسه نهج البلاغه
- روحانی، محمد، ۱۴۱۲، فقه الصادق، قم، دارالکتاب
- شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی، ۱۴۱۳، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیّه
- صدر، سیدرضا، ۱۳۸۸، دروغ، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
- طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳، الاحتجاج، مشهد، مرتضی
- طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۴، تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۷، جوامع الجامع، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی
- طریحی، فخر الدین (۱۴۱۶ق)، مجمع البحرین، سید احمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، سوم
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، ۱۴۱۵، رجال الشیخ- الأبواب، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- فاضل موحّدی لنکرانی، محمد، ۱۳۷۴، توضیح المسائل، قم
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰، کتاب العین، قم، منشورات الهجرة
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۴۱۲، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الإسلامیّه
- کرکی، علی بن الحسین، ۱۴۱۴، جامع المقاصد، قم، مؤسسه آل البيت
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه
- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی
- مصطفوی، حسن، ۱۴۰۲، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز کتاب لترجمه و النشر
- مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳، المقنعه، قم، نصر
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیّه
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۱۵، انوار الفقاهه کتاب التجاره، المکاسب المحرمه، تهران، هدف

- نجفی، محمد حسن بن باقر، ۱۳۶۵، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه
- نراقی، احمد بن محمد مهدی، ۱۴۱۵، مستند الشیعه فی أحكام الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام
- نوری، میرزا حسین، ۱۳۷۵، خاتمه المستدرک، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام